

بررسی چگونگی رویارویی رضاشاه با مقوله‌ی دین و واکاوی رفتار شناختی او با روحانیت

محراب حاتمی

گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

f.hatami91@yahoo.com

منیژه صدری

گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

manijehsadri@gmail.com

سمین فصیحی

گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، تهران،

fasih@gmail.com

نازلی اسکندری نژاد

گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

ka.ssam@yahoo.com

تاریخ دریافت ۹۶/۲/۱۰ تاریخ پذیرش ۹۶/۲/۲۰

چکیده

رضاخان در سال‌های پس از کودتا و آغاز دستیابی به سلطنت حداقل به ظاهر رفتاری مذهبی از خود بروز می‌داد و تظاهر به مذهب می‌کرد، اما رفتار او از حدود سال‌های ۱۳۰۶ ش تغییر یافت و کم‌کم دست به سخت‌گیری علیه برخی مراسم مذهبی و اقدامات روحانیون زد. رضاشاه تحت تأثیر همتای ترک خود آتاتورک دین و روحانیت را مانع تجدد و نوسازی می‌دید. و با نوسازی در ارتش و نظام اداری، نظام حقوقی و ساختار آموزشی و حتی در سازمان اوقاف و نیز نوسازی در ساختار قدرت و دربار به دنبال ساختن ایرانی نو بود که در آن نقش دین و روحانیت کم‌رنگ‌تر باشد. آیا رضاشاه در طول پادشاهی، به طور یک‌نواخت با دین و علمای دینی روبه‌رو شده یا رفتار او در مقابل پدیده‌ی دین و روحانیون مذهبی در طول سالیان، دچار تغییر و تحول گردیده است. تنها می‌توان تا همین حد به قضاوت نشست که به هر دلیل، در سال‌های اولیه‌ی به قدرت رسیدن رضاخان، دین برای او اهمیت داشته، و روحانیت و مذهب شایسته‌ی احترام بوده است، اما به تدریج نحوه‌ی مواجهه‌ی رضاشاه با دین تحت الشعاع قدرت یابی او قرار می‌گیرد. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که به راستی چرا رضاخان در برهه‌ای از زمان سیاست مذهبی خود را تغییر داد؟ اگر او تا مقطعی تظاهر مذهبی داشت، چرا دیگر آن را ادامه نداد، بلکه به سیاست تقابل با مذهب و روحانیت روی آورد؟ این پژوهش با رویکرد توصیفی و تحلیلی در نظر دارد به چالش‌های بین روحانیون و رضاشاه و دلایل مخالفت این دو جناح بپردازد.

کلید واژه‌ها: روحانیون، رضاشاه، مدرس، آیت الله بافقی، اردشیر جی، مجلس شورای ملی

بیان مسأله

در دوره پهلوی اول، فعالیت‌ها و اقدامات متعددی در حوزه فرهنگ صورت گرفت که مربوط به سالهای گوناگون است. آغاز برخی اقدامات فرهنگی و اجتماعی رضاشاه را باید به یکی دو سال پس از به سلطنت رسیدنش یعنی سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ش. مرتبط دانست. سال ۱۳۰۶ را می‌توان آغاز درگیری رضاخان با روحانیون دانست. شروع این درگیری را می‌توان در فروردین ۱۳۰۶ و پس از سفر همسر شاه و بستگانش به قم دانست که به سفر فوری رضاخان به قم و اقدام به سرکوبی مخالفان توسط خود او نیز منتهی شد. رضاخان نه فردی تحصیل کرده بود و نه صاحب ایده‌ای در قلمرو فرهنگ، او یک نظامی صرف بود که اگر تبحری در رشته خود داشت، ناشی از تجربه‌اش در حوزه اجرا بود و نه فراگیری در کلاس درس. زمانی هم که او از طریق کودتا قدرت را در دست گرفت به نظر نمی‌رسید به فکر ایجاد تحولات عمیق فرهنگی و اجتماعی باشد. اما عواملی ذیل وی را به اتخاذ این گونه خط مشی، آن هم به شکلی تدریجی سوق داد.

الف: خوی نظامیگری و تندخویی و تکبر رضاخان بی‌تردید موجب رنجش بسیاری از بزرگان از جمله روحانیون و علماء از وی گشت. برخی از بزرگان این طبقه همچون مرحوم مدرس به تدریج با وی در افتادند و برخی دیگر هر چند سکوت را برگزیدند، اما سکوت آنان نشانه‌هایی از نارضایتی عمیق داشت. رضاخان که عصر مشروطه را نیز درک کرده بود با قدرت روحانیون آشنا بود و این طبقه را به خوبی می‌شناخت. او همچنین به نقش عظیم مذهب در جامعه و قدرت مذهبی نیز واقف بود. فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و نظایر آن به رضاخان فهمانده بود که روحانیون در جامعه از موقعیت برجسته‌ای برخوردارند. وی خود در یکی از نامه‌های محرمانه‌اش به فرمانده نظامی جنوب ایران از نقش روحانیون در کنار دیگر طبقات متعدد پرده برداشته است:

در میان مردم سه طبقه هستند که مداخلیت تمام در پیشرفت کار دارند. اول تجار و اصناف بازار که در موقع لزوم بازارها را بسته؛ دوم، روزنامه‌نویس‌ها که معایب قاجاریه و محاسن جمهوریت را شدیداً و بدون ترس پروپاگاندا کرده و سوم، سلسله روحانیون و علماء که فتوای لازم در این مورد صادر کرده و عامه را به تغییر رژیم یا تثبیت امور مملکت تهییج نمایند.

(زهیری، ۱۳۷۹، ص ۳۱)

مخالفت بزرگانی چون مرحوم مدرس با مسئله جمهوریت رضاخانی در آغاز حکومت او و همچنین دیگر مخالفت های مدرس و سایر روحانیون برجسته با اقدامات رضاخان موجب شد تا میان این طبقه بزرگ اجتماعی و رضاخان فاصله بیفتد و آنان در مقابل یکدیگر قرار گیرند. البته عوامل دیگری هم چون اتفاقاتی که در سفر همسر شاه و بستگانش به قم در بهار ۱۳۰۶ روی داد نیز به این رویارویی رضاخان و روحانیت دامن زد و آنان را به تدریج در مقابل هم قرار داد. این تقابل البته بعدها سمت و سوی تندتر و حادثتری به خود گرفت.

ب: نظر به رقابت و کشمکشی که پس از مشروطه میان دو طبقه روحانیون و روشنفکران پدید آمده بود، در این مقطع، روشنفکران کوشیدند با نزدیک کردن خود به رضاخان و بهره برداری از اقتدار او نه تنها رقیب پیشین را کنار زده، بلکه بسیاری از آمال و آرزوهای خود را نیز جامه عمل ببوشانند. عصر رضاخان عصر گره خوردن قدرت سیاسی با طبقه روشنفکران است و نوعی هم جبهتی و همکاری عمیق میان آنان مشاهده می شود. با نزدیک شدن روشنفکران به رضاخان و همچنین تأثیری که او از اقدامات امثال آتاتورک در ترکیه و نظایر آن گرفت و با توجه به ساختار اجتماعی کهن ایران که مانع قدرت مطلقه رضاخان بود؛ همانند مسئله ایلات و طوایف که عمدتاً شکل خودسرانه ای در مناطق گوناگون ایران داشتند؛ رضاخان کوشید با بهره برداری از اندیشه روشنفکران، به ظاهر در جهت اصلاح امور ایران و مدرن سازی آن گام بردارد، اما در واقع زمینه های لازم برای تثبیت هر چه بیشتر قدرت خود و کنار زدن موانع آن را فراهم آورد.

ج: فهم ناقص و سطحی او از توسعه که برگرفته از فهم بخشی از روشنفکران همراه و معاصر او بود، زمینه بسیاری از اقدامات فرهنگی هم چون مسئله کشف حجاب، کنار زدن مذهب و مشابه آن را در ایران فراهم آورد. (همانجا)

تظاهر به مذهب از سوی رضاخان قبل از سلطنت

رضاخان پیش از دستیابی به نظام سلطنت همواره خود را پای بند و علاقه مند به دین اسلام و آداب مذهبی وانمود می کرد. او در ایام عاشورا در دسته های عزاداری شرکت می کرد و در روز عاشورا با پای برهنه در مراسم حاضر می شد. (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۲۵)

«از نخستین روزهای پیدایش رضاخان در صحنه سیاسی ایران، او همواره به حفظ شعایر اسلامی و احترام به آن خود را علاقه مند و معتقد نشان می داد؛ مثلاً در دوره وزارت جنگی، تکیه قراقخانه را در ایام عاشورا مانند سایر تکایا آیین بندی و سیاه پوش می کرد و خود در

جلوی در ورودی تکیه می ایستاد و به واردین تعارف و خوشامد می گفت.» (مکی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۲۰)

رضاخان در دوره ریاست وزرایی هم در جلساتی که علیه وهابیان به واسطه تخریب قبور ائمه بقیع صورت می گرفت، شرکت می کرد و خود را آماده اقدام جدی در آن زمینه معرفی می نمود. (همان)

همچنین پس از آنکه مجلس مؤسسان حکم به سلطنت او داد، رضاخان روز سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۰۴ به مجلس شورای ملی رفت و در حضور حاضران در برابر قرآن زانو زد، قرآن را دو دستی برداشت و بوسیده تا بالای سر خود برد. (همان، ص ۱۸)

این اقدامات رضاخان حتی سبب شد تا اینکه برخی از علمای نجف هم چون صاحب جواهر و غیره برای او پیام تبریک ارسال کنند. (همان، صص ۲۱-۲۲)

گذشته از اینها، اقدامات دیگری نیز از رضاخان سر می زد که تصور اعتقاد او به مذهب را در میان مردم و گاه خواص فراهم می آورد. برای نمونه، از جمله کارهای دیگر رضاخان که قریب یک سال پس از کودتای نظامی او انجام گرفت و تأثیر زیادی در توجه متشرعین به وی داشت، دستگیری دو زن به نام های عزیز کاشی و امیرزاده خانم توسط نظمیۀ در ۱۸ اسفند ۱۳۰۰ ش بود. آنان با دو نفر از اعضای سفارت انگلیس رابطه داشتند. دو روز بعد به حکم شرعی حاج آقا جمال اصفهانی حد زده شدند و دو عضو سفارت نیز مجبور به ترک ایران گشتند. (مستوفی، ۱۳۷۱، ص ۴۹۲-۴۹۶)

رضاخان به دنبال ماجرای جمهوری خواهی نیز که موقعیت خود را متزلزل می دید دوباره به این تظاهرات به مذهب روی آورد. او سفری به قم کرد و پس از دیدار با علماء طی بیانیه ای، اعراض خود از عنوان جمهوریت را اعلام نمود. (بصیرت منش، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲، ۱۱۹)

سیاست مذهبی جدید و شروع درگیری با روحانیت

همان گونه که پیش از این گذشت، رضاخان در سال های پس از کودتا و آغاز دستیابی به سلطنت حداقل به ظاهر رفتاری مذهبی از خود بروز می داد و تظاهر به مذهب می کرد، اما رفتار او از حدود سال های ۱۳۰۶ ش تغییر یافت و کم کم دست به سخت گیری علیه برخی مراسم مذهبی و اقدامات روحانیون زد.

مهدیقلی خان هدایت درباره روضه خوانی رضاخان در آغاز سلطنتش که به نظر می رسد مبدأ شروع سیاست های تازه فرهنگی او نیز باشد، نکته جالبی آورده است:

روضه خوانی که در وزارت جنگ پهلوی در قزاقخانه می شد، از اول سلطنت در تکیه دولت می شود. فقط روزهاست و نه به آن طمطراق که در زمان ناصرالدین شاه می شد. پس از اتمام مجلس جلوی در تکیه طرف باغ قدری مکث می شد. روزی فرمودند به سیدالشهداء خیلی ارادت دارم، اما این اندازه گریه و زاری لزومی دارد؟ فروغی گفت می شود کم کرد. (هدایت، ۱۳۶۱، ص ۳۸۵)

اما این رویه در اواخر سلطنت به کلی دگرگون شد و صورت دیگری به خود گرفت. حسین مکی باز در مورد سیاست مذهبی او در اواخر سلطنتش می نویسد:

«خوب به خاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوی، حرکت کارناوال (کاروان شادی) مصادف بود با شب عاشورا و در کامیون ها دستجات رقاصه با ساز و آواز به پای کوبی و رقص در شهر به گردش در آمده بودند. در عوض اگر احياناً افرادی از ذاکرین با عبا و عمامه دیده می شدند، تحت تعقیب قرار می گرفتند. (مکی، ۱۳۷۰، ص ۲، ج ۲)»

سؤال اصلی که در اینجا باید بدان پرداخت، این است که به راستی چرا رضاخان در برهه ای از زمان سیاست مذهبی خود را تغییر داد؟ اگر او تا مقطعی تظاهر مذهبی داشت، چرا دیگر آن را ادامه نداد، بلکه به سیاست تقابل با مذهب و روحانیت روی آورد؟

محققان به طور معمول و در پاسخ به این سؤال، موضوع را به قدرت گیری او و تسلط وی بر مشکلات نخستین پیوند می دهند. بدین معنی که او هنگامی که به حمایت روحانیون و توده های مردم نیاز داشت، تظاهر مذهبی می کرد اما هنگامی که بر اریکه قدرت مطلقه تکیه زد دیگر خود را از این تظاهر به مذهب بی نیاز دانست و بنابراین ایده های درونی خود را آشکار کرد.

این پاسخ هر چند در جای خود قابل دفاع و پذیرش است، اما نمی تواند تمام آنچه را روی داده است، روشن سازد. در اتخاذ سیاست جدید از سوی رضاخان، به نظر می رسد عوامل دیگری نیز نقش داشته اند. گذشته از مسائلی هم چون تأثیر روشنفکران بر اندیشه او و نقش عوامل بیگانه و واسطه های آنها، به نظر می رسد میتوان امور دیگری را در این زمینه مؤثر دانست. عامل نخست را می توان در تجربه نخست رضاخان در مسئله جمهوریت جست و جو کرد. در مسئله جمهوریت، مهم ترین جریانی که در مقابل خواست او مقاومت کرد و رضاخان را به ناچار به تسلیم واداشت، قدرت روحانیت و چهره های برجسته ای از آنها هم چون مرحوم مدرس بود. رضاخان در ماجرای جمهوریت هر چند سرانجام کوتاه آمد، اما در ضمن قدرت

رقیبی سرسخت را تجربه کرد. قدرتی که می توانست در موضوعاتی دیگر نیز هم چون سدی در مقابل خواست شاه مقاومت نماید. سیروس غنی در این زمینه می نویسد:

رضاخان متفکر سیاسی نبود. نه برای تجدید بنای کشور طرح جامعی داشت، نه برای حل مشکل حکومت دنیوی- دینی. (غنی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۸)
وی سپس به نقل از کتاب ناسیونالیسم در ایران می آورد:

رضاخان دو هدف عمده داشت که برای او تفکیک ناپذیر بودند و یکسان. او می خواست مقداری از عظمت گذشته ایران را باز آورد و در کشور نوساخته برای خود قدرت مطلق برقرار کند. این هدف ها را با عزم و بی رحمی دنبال می کرد. به هر قدرتی که سر راه اقداماتش می ایستاد، بی امان می تاخت و حتی المقدور از میانش می برد. بدین ترتیب، استقلال عشایر، توان زمین داران دربار قاجار... همه مورد حمله قرار گرفت. قدرت روحانیون نیز ناگزیر می باید کاهش می یافت. (همان)

نخستین رویارویی رضاخان و روحانیون در مسئله جمهوریت بود. زمزمه این جریان تقریباً از سال ۱۳۰۲ ش آغاز شد. «چه شد که رضاخان اندکی پس از تحقق آرزوی نخست وزیری به فکر جمهوری افتاد؟ درجه نخست رئیس جمهوری و احراز برترین مقام کشور کاملاً با روند صعود سیاسی او هماهنگ بود. چه بسا در آن هنگام تصور می کرد با اصل و نسب حقیرش نمی تواند شاه شود و کناره گیری قیصر از سلطنت در آلمان و براندازی حکومت پادشاهی در روسیه و عثمانی نیز نشان داده بود که مردم جمهوری را بهتر می پذیرند. شاید بزرگ ترین منبع الهام رضاخان، آتاتورک در ترکیه بود.» (همان، ص ۲۲۸)

رضاخان در سوم اسفند در دیدار با جمعی از نمایندگان جدید مجلس به برنامه دوره چهارم مجلس اشاره کرد و تغییر قانون اساسی و جمهوری کردن ایران را خواستار شد. در مجلس پنجم که روز ۲۲ بهمن به طور رسمی گشایش یافت مدرس در مقابل طرح جمهوری خواهی نمایندگان طرفدار رضاخان ایستاد. زمانی که در ۲۷ اسفند حسین بهرامی، از وکلای طرفدار جمهوری خواهی، به مدرس سیلی زد، اوضاع به نفع مدرس رقم خورد و بازاریان تهران و علماء به حرکت در آمدند. تقارن این مسئله با انحلال خلافت در عثمانی نیز زنگ خطر دیگری برای جدایی دین از سیاست در ایران بود. زمانی که جمعیتی زیاد در بهارستان به طرفداری از مدرس گرد آمدند، رضاخان به خطا شخصاً همراه نظامیان به آنها حمله کرد و چون در این مسئله مؤتمن الملک (پیرنیا) رئیس مجلس به او اعتراض نمود، رضاخان روز بعد استعفا کرد و از تهران خارج

شد. سپس چند روز بعد به قم رفت و سرانجام در ۱۲ فروردین طی اعلامیه ای از جمهوری خواهی انصراف داد. اما این تجربه برای رضاخان آثاری در پی داشت.

این اولین شکست رضاخان در صحنه سیاسی بود و درس تلخی از آن آموخت. اگر روحانیون در موضوعی که فکر می کنند به مصلحت آنها نیست با هم همدست شوند، می توانند توده مردم را با خود همراه سازند و نیروی آنها توانکاه است، این تجربه در تصمیم های بعدی او برای سرکوب قدرت روحانیون بسیار مؤثر افتاد. (همان، ص ۳۳۵-۳۳۶)

گذشته از این ماجرا، مدرس در موارد دیگری نیز در مقابل رضاخان و خواسته هایش در مجلس ایستادگی کرد. برای نمونه، او در مجلس ششم نیز با نمایندگان فرمایشی مخالفت کرد. (مکی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۱۱۰)

عامل دیگری که در اوایل حاکمیت رضاخان تا حدودی بر روابط او و روحانیون تأثیر گذاشت، ماجرای سفر همسروی در ۱۳۰۶ ش به شهر قم بود. در ایام نوروز آن سال که جمعیت زیادی برای تحویل سال نو به قم آمده بودند، همسر رضاشاه (مادر محمد رضا) و جمعی از اعضای خانواده پهلوی هم در حرم حضرت معصومه (علیها سلام) حضور یافته بودند. آنها در غرفه بالای ایوان آیین، بدون حجاب نشسته بودند که جلب نظر می کرد. در همان وقت یک روحانی به نام سید ناظم واعظ که در مسجد جنب حرم بود، مردم را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد. چون مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی باخبر شد، به خانواده دربار پیغام فرستاد که اگر مسلمانان نباید با این وضع در حرم باشید و اگر هم مسلمان نیستید، باز هم چنین حقی ندارید. چون آنها توجه نکردند، شیخ خود به حرم آمد و به آنان سخت اعتراض کرد. به دنبال آن، آنها حرم را ترک کرده و به خانه تولیت رفتند و رضاخان را نیز از واقعه باخبر ساختند. رضاخان به فاصله کوتاهی همراه با دسته ای از سربازان به قم آمد و به حرم رفت و ضمن مضروب کردن چند نفر، شیخ بافقی را دستگیر و به نظمیته تهران فرستاد. شیخ بافقی پس از چند ماه با تقاضای آیت الله حائری آزاد شد، ولی از ورود به قم ممنوع شد. او تا شهریور ۱۳۲۰ ش در شهر ری و حرم حضرت عبدالعظیم تحت نظر قرار داشت و بعد درگذشت. (همان، ص ۲۶۲، ۲۶۴)

نکته جالب در این قضیه، نوع برخورد مرحوم آیت الله حائری بود. زیرا پس از مراجعت شاه احتمال وقوع بلوایی در قم و در نتیجه سرکوبی آنها وجود داشت. اما مرحوم حائری با فتوای

خود که «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه اتفاقیه مربوط به شیخ محمد تقی برخلاف شرع انور و مطلقاً حرام است.» آن آتش را خاموش کرد. (همان، ص ۲۶۶)

عامل دیگری که در تیره شدن روابط رضاخان و روحانیون اثرگذار بود و بعدها شاه را به اتخاذ سیاست ضد مذهبی سوق داد، جریان مخالفت علماء با نظام اجباری سربازی و در نتیجه مهاجرت آیت الله فشارکی به قم بود که آن هم حدود پاییز سال ۱۳۰۶ ش اتفاق افتاد.

در دوم شهریور ۱۳۰۶ ش و در راستای محدود کردن قدرت مخالفان از جمله روحانیون، بخشنامه ای از طرف ریاست وزراء صادر شد که در قسمتی از آن آمده بود: از چندی پیش به این طرف مشاهده می شود اشخاصی به نام حفظ دیانت و جلوگیری از منہیات، داخل یک سلسله عناوین و اظهاراتی می شوند و می خواهند به این وسیله در جامعه القای نفاق کنند. دولت به کسی اجازه نمی دهد خودسرانه و به صورت موعظه و نهی از منکرات و بهانه تبلیغات مذهبی، نیات مفسدت کارانه و ماجراجویانه خود را به جامعه وارد و در اذهان مردم تولید شبهه و نفاق کند. این گونه افراد در حکم مفسدین فی الارض بوده، مستوجب هر گونه تعقیب و مجازات می باشند. (نیازمند، ۱۳۸۶، ص، ۵۹۷)

این بخشنامه در واقع برای خانه نشین کردن روحانیون صورت می گرفت و آنان را به تسلیم شدن دعوت می کرد. اما علماء حاضر به تن دادن به این خفت نبودند، تا اینکه در همان سال در اصفهان به دنبال اعلان نظام اجباری و آگهی شدن صورت مشمولان سربازی، اعتراضاتی از طرف مردم صورت گرفت و شهر متشنج شده، تعطیل عمومی شد. سپس تظاهراتی علیه قانون نظام اجباری شکل گرفت و توده مردم به خانه های علمایی چون شیخ نورالله و ملاحسین فشارکی و سیدالعراقین و شریعتمداری روی آوردند.

شیخ نورالله که خود با نظام اجباری سربازی مخالف بود، تصمیم گرفت برای تغییر قانون فوق همراه جمعی از علماء به قم مهاجرت کند. بنابراین ایشان همراه با فشارکی، سیدالعراقین، آقا کمال الدین نجفی (شریعتمدار) و حدود یک صد نفر روحانی و طلبه و جمعی از مردم اصفهان به قم مهاجرت کردند. در آنجا وی دعوت نامه ای به تمام علمای ایران فرستاد و همه را به قم دعوت کرد. برخی اجابت کردند و در بعضی از شهرها نیز تعطیلی عمومی اتفاق افتاد. به دنبال آن، رفت و آمدهایی میان قم و تهران صورت گرفت. آنگاه شریعتمدار به تهران آمد و حتی با شاه ملاقات کرد. سرانجام دولتیان قول دادند قضیه را حل کنند. تقاضای مهاجران به شرح زیر بود: ۱- تجدید نظر در قانون نظام اجباری؛ ۲- انتخاب پنج تن از علماء در مجلس به عنوان طراز اول؛ ۳-

تعیین نظام شرعیات در ولایات؛ ۴- جلوگیری از منهیات؛ ۵- اجرای موادی که در تشکیلات سابق عدلیه مربوط به محاضر شرع موجود بود. به دنبال آن، روز شنبه ۱۸ آذر ۱۳۰۶ مخبرالسلطنه رئیس الوزراء، تیمور تاش، وزیر دربار و امام جمعه تهران و چند تن دیگر عازم قم شدند تا با علماء ملاقات کنند. پس از یک هفته گفت و گو سرانجام مواد شش گانه ای مورد توافق قرار گرفت و دولت تعهدنامه ای تنظیم کرد. اما پس از آن دولتیان منتظر بازگشت علما به دیار خود و علماء منتظر عملی شدن آن تعهدنامه بودند. کم کم برخی از علماء از جمله فشارکی و سیدالعراقین و غیره از قم رفتند و حاج آقا نورالله مریض شد. پزشکی از طرف حکومت به معالجه آمد و آمپولی به ایشان تزریق کرد. حال ایشان رو به وخامت نهاد و اندکی بعد در صبح اول ماه رجب سال ۱۳۴۶ ق پس از ۱۰۵ روز که از حضور ایشان در قم می گذشت، آیت الله حاج آقا نورالله اصفهانی دار فانی را وداع کرد و تقاضای مهاجران ناتمام ماند. (همان، ص ۳۷۹-۴۱۶)

بروز اتفاقات فوق در کنار ایستادگی های مرحوم مدرس در مجلس در مقابل بسیاری از خواست های رژیم، بر دامنه تقابل روزافزون رضاخان با روحانیت افزود و او را هر چه بیشتر به سوی روشنفکران غیر مذهبی و اعمال سیاست های فرهنگی غیر دینی و دین زدا سوق داد. رضاخان با این اقدامات می کوشید با تضعیف کردن دین و باورهای مذهبی در جامعه از موقعیت روحانیون بکاهد و نقش اجتماعی آنان را کاهش دهد و نفوذ آنان را که هم چون سدی در مقابل دیکتاتوری او ظاهر می شدند، از میان بردارد. بدین ترتیب، سیاست مقابله با مذهب و آداب و رسوم دینی در نقطه مقابل توسعه فرهنگ مدرن و سکولار در دستور کار رضاخان در حوزه توسعه فرهنگی و اجتماعی قرار گرفت. (ملک الشعراى بهار ، ص ۹۶).

ترور، تبعید و کشتن مدرس

در همین راستا رضاخان به اقدامات دیگری نیز دست زد که از جمله آنها، ترور، کنار زدن، تبعید و کشتن مدرس بود. زیرا مدرس همان طور که پیشتر اشاره کردیم، از جمله روحانیونی بود که سخت با رضاخان و خوی استبدادی او در افتاد و در موارد متعددی در مقابل رضاخان ایستاد. در جریان جمهوری خواهی، مدرس رهبری مخالفان را در دست داشت و توانست رضاخان را از نیل به خواسته اش باز دارد. در مرداد ۱۳۰۳ ش، مدرس به همراه چند تن دیگر از نمایندگان مانند حائری زاده، ملک الشعراء و غیره کابینه سردار سپه را استیضاح کردند. سوء سیاست در امور داخلی و خارجی، قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و تحویل ندادن

اموال مقصرین به خزانه دولت از جمله موارد استیضاح بود. (امینی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵) در جریان تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی نیز مدرس از جمله مخالفان سرسخت بود. در مجلس ششم نیز هر چند مدرس جزء اقلیت بود، اما با اعتبارنامه های نمایندگانی که با مداخله نظامیان به مجلس راه یافته بودند، مخالفت کرد. این واقعه برای شاه گران آمد و به ترور مدرس منجر شد، اما وی از این توطئه جان سالم به در برد.

هفتم آبان ۱۳۰۶ در کوچه سرداری، مدرس مورد حمله واقع شد، زخمی بدو وارد می آید. در این حال امام جمعه خویی می رسد و مردم جمع می شوند. پاسبانان او را به نظمی می برند، از آنجا به مریضخانه دولتی. از خطر جان به در می برد و از میدان در نرفت. (هدایت، همان، ص ۳۷۲)

رضاخان سرانجام تصمیم به مقابله اساسی با مدرس گرفت. او در انتخابات مجلس هفتم از قرائت آرای مدرس ممانعت کرد و جلوی ورود او به مجلس را گرفت. (مدرسی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۵) از آن زمان به بعد، مدرس تنها در مدرسه سپهسالار تدریس می کرد. روزی مدرس در کلاس درس در تشریح باب «مزدحم» که اگر کسی به هنگام ازدحام کشته شود، خونس هدر رفته و حاکم شرع باید دیه او را بپردازد؛ به حادثه ۱۳۰۳ ش مثال زد و گفت در آن حادثه اگر سردار سپه کشته می شد، خونس هدر رفته بود. این سخن به گونه دیگری به گوش شاه رسید که مدرس گفته است، اگر شاه در اجتماعات کشته شود، خونس هدر رفته و کسی مسئول نیست. رضاشاه آن را بهانه، و مدرس را در ۱۶ دی ۱۳۰۷ ش دستگیر و ابتدا به خراسان و سپس خواف تبعید کرد. سرانجام هم در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ ش پس از ۹ سال تبعید به دستور رضاشاه، مدرس را از خواف به کاشمر انتقال داده و در آنجا به شهادت رساندند. (همان، ص ۲۶۱)

دیگر اقدامات رضاخان علیه مذهب و روحانیت

گذشته از اقداماتی هم چون سفر به قم و ضرب و شتم آیت الله بافقی و دیگران، کشتن پنهانی حاج آقا نورالله در قم، ترور، تبعید و کشتن مدرس و غیره که تا کنون به آن اشاره شد. رضاخان دست به اقدامات دیگری نیز علیه روحانیون زد که یکی دیگر از آنها محدود ساختن و تضعیف نفوذ علما در امور قضایی بود. این مقصود با شکل گرفتن وزارت عدلیه که مسئولیت اداره آن بر عهده علی اکبر داور قرار گرفت، تحقق یافت. تفصیل اقدامات او در حوزه قضایی مورد بحث این پژوهش نیست اما آن اقدامات هر چه بود، به محدودیت جایگاه مذهب در دستگاه قضایی و همچنین کاهش نقش روحانیون در آن منتهی شد. طبق قانون عرفی کردن قوه

قضایی و استخدام قضات، که در ۶ دی ۱۳۱۵ ش به تصویب مجلس رسید، تمامی قضات می بایستی دانشنامه لیسانس از دانشکده حقوق دانشگاه تهران یا یک دانشگاه خارجی داشته باشند و همچنین دوره چند ساله کارورزی قضایی را بگذرانند. در غیر آن صورت، می بایست در امتحانات قوه قضائیه شرکت کرده و در صورت کسب موفقیت، به فعالیت خود ادامه دهند. بدین شکل، داور توانست عدلیه را از دست روحانیون خارج ساخته و حقوق دانان متجدد را جایگزین آنها کند. همچنین بخش وسیعی از قوانین حقوقی فرانسه، ایتالیا و غیره مورد پذیرش قرار گرفتند و در مواردی جانشین برخی قوانین شرعی شدند. (از تزار تا شاه از زندگینامه و خاطرات سپهد امان الله جهانیانی، ۱۳۸۸، صص ۱۷۹-۱۸۳)

علاوه بر آنچه گذشت، طرح هایی چون یکسان سازی پوشش مردم و همچنین طرح تجدید نظر در تصدیق وزارت معارف، کشف حجاب، جلوگیری از برپایی مراسم مذهبی نیز همگی در راستای زدودن تفکر مذهبی از جامعه و کنار زدن روحانیون صورت می گرفت. (عاقلی، ۱۳۶۹، صص ۱۷۳-۱۷۵؛ آشنا، ۱۳۸۴، ص ۱۱۸)

توصیه های اردشیر جی به رضاخان درباره روحانیت رضاخان به شدت تحت تأثیر گفته ها و نوشته های روشنفکران سکولار و وابسته قرار داشت. برای نمونه، اردشیر جی (ریپورتر) که از مهره های شناخته شده انگلستان بود، در وصیت نامه خود به توصیه های خود به رضاشاه اشاره دارد. وی در این زمینه آورده است:

من به تفصیل برایش شرح دادم که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطن فروشی بودند. عده ای از آنها رسماً استدلال می کردند که بلشویزم یعنی اسلام و البته در ازای این تفسیر، پاداش مالی دریافت می کردند که جهت مقابله با آن، علماء و مجتهدین عراق پول گزافی گرفتند که علیه مرام بلشویزم فتوا دهند. علماء به طور کلی می خواستند که جیب شان پُر شود و تسلط شان بر مردم پایدار بماند. (فردوست، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۵۲)

اردشیر جی در جای دیگری از وصیتش، به تشبیه روحانیون به موبدان زرتشتی عصر ساسانی پرداخته و به رضاخان چنین القاء کرده است که همان گونه که موبدان موجب سقوط دولت ساسانی شدند، این روحانیون نیز می توانند موجبات سقوط او را فراهم آوردند و بر این اساس، وی باید با نفوذ آنها به مبارزه برخیزد. (همان)

در سالیان اخیر، با انتشار برخی اسناد محرمانه رژیم پهلوی، اطلاعات بسیار مهمی از مسائل پشت پرده در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است. یکی از این اسناد، وصیت نامه اردشیر جی (ریپورتر) به تاریخ نوامبر ۱۹۳۱ آبان ۱۳۱۰ است. این وصیت نامه، افزون بر آنکه نشانه هدایتگری سیاست انگلستان در ایران زمان رضاشاه است، بر این اعتقاد که یکی از راه های زدودن فرهنگ اسلامی، رواج فرهنگ زرتشتی و حذف روحانیان شیعه بوده، تأکید می کند. بر اساس بخشی از این وصیت نامه، اردشیر جی درباره روحانیان شیعه این گونه به رضاشاه خط می دهد: «... من به تفصیل برایش شرح داده ام که طبقه علما و آخوندها و ملاها، چگونه در گذشته نه چندان دور حتی آماده وطن فروشی بودند. عده ای از آنها رسماً استدلال می کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در ازای این تفسیر، پاداش مالی دریافت می کردند؛ علما به طور کلی می خواستند که جیششان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه به چندین بالین سر نهند.» (فردوست، ج ۲، ص ۱۵۲) وی در ادامه می کوشد با نقل داستان هایی، طمع ورزی و فساد روحانیان را به رضاشاه ثابت کند و فتاوی مذهبی را حربه ای برای رسیدن به مقاصد فردی و نشانه جاه طلبی روحانیون به شمار آورد. اردشیر جی در پایان این فراز از وصیت نامه اش درباره دینداری رضاشاه می نویسد: «استنباط من این است که او به خدا معتقد است، ولی در مذهب متعصب و خشک نیست.» (فردوست، همان، ج ۲، ص ۱۵۳)

این دیدگاه ها که از سوی برجسته ترین مأمور انگلیسی در ایران به رضاخان القا می شد، جز بدبینی مفرط به روحانیت نتیجه ای نداشت. از این روی، روحانیون را رقیب قدرت خود و مانع اصلی پیشرفت و نوسازی کشور می دانست و با پی گیری سیاستی تدریجی، آنان را نخست از صحنه سیاسی و اجتماعی و سپس از هر گونه ابراز وجود محروم کرد.

از سوی دیگر، روش نظام های اقتدارگرا در اداره جامعه چنان است که گرایش های حزبی و گروهی را سرکوب و از ایجاد تشکل های مردمی جلوگیری می کنند. در چنین نظام هایی، وحدت، یک شکلی و همسانی توده، برای اجرای برنامه های حکومت، به شدت منظور نظام سیاسی است. به همین دلیل، در چنین جوامعی، سازمان ها و گروه های سیاسی، صنفی، فکری و دینی یا پا نمی گیرند یا اگر تکوین یابند، به زودی فرو می پاشند. نظام های استبدادی و اقتدارگرا، گروه های اجتماعی را تحمل نمی کند. حافظه تاریخی و تجربه های منتقل شده به سیستم های اقتدارگرا و حاکمان مستبدشان آموخته که اگر افراد جامعه، به طور جمعی و با آگاهی طبقاتی گفت و گو و مبادله قدرت کنند، دیگر قدرت قاطعی برای حکومت باقی نمی

ماند. (بشیریه، ص ۱۳۴) به همین دلیل، رضاشاه نیز نه تنها با نیروهای مذهبی و روحانیان مخالفت کرد، بلکه با هر گونه سازمان و تشکل مذهبی در افتاد و به آنها بی اعتماد بود؛ تا جایی که حتی مدارس و اجتماعات آموزش دینی را کانون نفوذ بیگانگان می پنداشت.

به طور کلی، رضاشاه، در جهت برنامه نوسازی کشور، راهبرد مبارزه با سازمان روحانیت شیعه را در یک پروژه سه مرحله ای پی گرفت:

۱- همراهی (۱۳۰۶-۱۲۹۹)

۲- محدودسازی (۱۳۱۳-۱۳۰۶)

۳- مقابله و سرکوب (۱۳۲۰-۱۳۱۳)

در ذیل این سه مرحله، دوره های زمانی گوناگونی را نیز می توان برشمرد که در ادامه به آنها می پردازیم:

۱- همراهی (۱۳۰۶-۱۲۹۹)

رضاشاه که به خوبی از میزان قدرت روحانیون در جامعه و تأثیر آن در کسب مدارج قدرت آگاه بود، در آغاز حکومت، سیاست همراهی و همگرایی با علما را پیش گرفت. وی با استفاده ابزاری از مذهب و روحانیان، پله های قدرت را یکی پس از دیگری پیمود و در جهت نوسازی گام برداشت.

۱-۱- از کودتا تا پایان دوره وزارت جنگ

در آغاز این مرحله، رضاخان، رئیس دیویزیون قزاق، در مراسم عزاداری شرکت می کرد و مجالس گوناگونی نیز در محل قزاق خانه تشکیل می داد. روز تاسوعا و عاشورا، دسته قزاق خانه، بسیار مجلل و باشکوه به بازار می آمد و سردار سپه با عده ای از افسران، با پا و سر برهنه در جلو دسته، کاه بر سر می ریخت. در شب شام غریبان نیز شمع به دست، بدون تشریفات به مجالس و تکایای بازار می رفت. گفتنی است که این کارهای سردار سپه میان طرفداران تندرو، انتقادهای صریحی را برانگیخت. ولی به رغم مخالفت آنان، او با شکیبایی به جلب نظر جناح مذهبی ادامه داد. (آشنا، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷)

۱-۲- دوره رئیس الوزرای

دوران رئیس الوزرای سردار سپه، با تبعید گروهی از علمای نجف به ایران و اقامت آنان در قم مصادف بود. سردار سپه با برقراری روابط نیکو توانست اعتماد آنان را جلب کند و در بحران های حساس از اعتبار ایشان بسیار بهره برد. طرح جمهوری خواهی که پشت پرده از سوی رئیس

الوزرا، و فرماندهان نظامی هدایت می شد، در رویارویی با افکار عمومی و مقاومت مجلسیان به رهبری مدرس شکست خورد. اما بی شک آنچه رضاخان را از آثار سوء این شکست حفظ کرد، مسافرت وی به قم و دیدار با علمای مقیم آنجا بود. (حایری، ۱۳۶۶، ص ۱۰۷)

به این ترتیب، با وساطت علما، جمهوری خواهی با شیوه ای محترمانه پایان یافت. این رویداد، نخستین همکای بخشی از علما در تقویت رضاخان بود. این همکاری در واقع نشان از نوعی تفرقه در صفوف علما نیز داشت. از سویی، مدرس در مجلس با تندترین حمله ها با موافقان جمهوری مقابله می کرد و در این راه حتی ضربت سیلی را چشید. از سوی دیگر، رضاخان به جای کنار آمدن با مدرس، به روحانیونی روی آورد که به تازگی به ایران آمده، به زودی نیز ایران را ترک و صحنه را برای وی خالی می کردند. در واقع، کارایی علمای عراق برای سردار سپه بیش از علمای ایران بود. حتی به گزارش یک مأمور امنیتی انگلیس، نایینی در قم به سردار سپه قول داده بود که مدرس را به قم فراخوانده، او را قانع سازد که مبارزه اش را علیه نقشه جمهوری خواهی سردار سپه تخفیف دهد. (همان، ص ۱۹۱)

۳- ۱- آغاز سلطنت تا سال ۱۳۰۶

۱- ۳- ۱- مجلس مؤسسان و تاج گذاری :

سلطنت رضاشاه در مجلس با مخالفت اقلیت به رهبری سید حسن مدرس روبه رو شد. اما به سبب موافقت بیشتر نمایندگان و توافق قدرت های خارجی، با مانع اساسی روبه رو نشد. مجلس مؤسسان با شرکت شماری از روحانیان مانند سید ابوالقاسم کاشانی، شیخ محمد حسن یزدی ندوشنی (ریاست سنی مجلس مؤسسان)، شیخ ضیاء الدین کیانوری و میرزا شهاب کرمانی، به الغای سلطنت قاجاریه رأی داد. (آشنا، همان، ص ۱۱۰) در مراسم تاجگذاری نیز برخی از علمای درجه اول شهرستان ها دعوت شده بودند. مراسم با احترام ویژه برای جامعه روحانیت (جای گرفتن در صف اول) برگزار شد. پس از تاج گذاری تلگراف های زیادی از نجف به تهران مخابره شد. در این تلگراف ها که امضای ضیاء الدین عراقی، محسن علاء المحدثین، مهدی خراسانی و... را در پایان داشت، چنین مضامینی به چشم می خورد: «حضور مبارک اعلی حضرت پهلوی، شاهنشاه ایران، خلدالله ملکه و سلطان، تبریک سلطنت تقدیم، امید است به ظهور ولی عصر متصل شود.» این تلگراف ها در روزنامه های آن زمان انعکاس گسترده ای یافت و چه بسا به تأکید دینی سلطنت جدید کمک فراوانی کرد. (مکی، همان، ج ۴، ص ۱۸)

۲-۳-۱- کمیسیون حرمین شریفین:

رویداد دیگری که موجب همکاری و همدلی روحانیت و حکومت شد، حمله فرقه وهابیه به حجاز و استیلای آنان بر بقاع متبرکه بود. نخستین خبر این حمله، در پنجم خرداد ۱۳۰۴ به تهران رسید. دو عالم بزرگ شیعه در نجف، اصفهانی و نایینی، در تلگرافی به امام جمعه تهران و سید محمد بهبهانی، با ذکر تخریب بقیع نوشتند:

«اگر از دولت عَلیّه و حکومت اسلامیّه علاج عاجل نشود، علی الاسلام السلام» (همان، صص

۷۷، ۷۸)

به تاریخ یازده دی ۱۳۰۴، تیمور تاش مکاتبات پرونده فاجعه مدینه را برای رئیس الوزرا فرستاد تا به امر رضاشاه، هیئت محترم دولت با دو-سه تن از حجج اسلام، مانند آقایان بهبهانی و خوبی (امام جمعه) درباره اوضاع حجاز و اقدامات دولت تبادل نظر کنند. اقدامات دولت، مجلس و علما تا سال بعد همچنان ادامه داشت. در این مدت، مدرس به رغم بی میلی دولت، با جدیت در جلسات مربوط شرکت می کرد. سرانجام در ۳۱ شهریور ۱۳۰۵ پیشنهاد دو فوریتی زیر به مجلس تقدیم: «مجلس شورای ملی تصویب می نماید که کمیسیونی مرکب از دوازده نفر، منتخبه از شعب ششگانه مجلس، تحت عنوان کمیسیون حرمین شریفین، تشکیل و با شرکت دولت در قضیه ظهور طایفه وهابیه و تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم آنها، مطالعات لازمه نموده، نتیجه را به مجلس اطلاع دهند. کمیسیون مزبور به توسط دولت با مقامات روحانیت در این باب مشاوره نموده، از نظریات آنها استفاده نماید.» (همان، صص ۱۰۱، ۱۰۲)

تشکیل کمیسیون حرمین شریفین بر محبوبیت دولت افزود و اگر چه نتیجه ای عملی حاصل نشد، آن را اقدامی دینی از سوی دولت پنداشتند. این اقدام، آخرین همکاری مشترک علما و نظام حکومتی بود و اقدامات بعدی حکومت، راه هر گونه همکاری علما را مسدود کرد.

به طور کلی، رضاخان در این دوره از حکومت خود (همراهی با روحانیت) دو کار ویژه جذاب و اساسی برای دولت تعیین کرد که عبارت بودند از: (همان، ج ۳، ص ۴۷۶)

۱- اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام؛

۲- تهیه رفاه حال عموم.

جهت گیری این دو استراتژی، دو قطب اساسی جامعه، یعنی روحانیت و مردم بود. بنابراین، عملکرد یاد شده در این زمان، از رضاشاه، چهره ای مؤمن، متدین و علاقه مند به اسلام و روحانیت در میان عوام و خواص تصویر و افکار عمومی را جلب کرد. رضاخان که این نقش را

به خوبی بازی کرده بود، موفق شد اعتماد علما را- به استثنای امثال شهید مدرس- به خود جلب کند. او به روحانیون تلقین کرده بود که نیت خیر اسلامی دارد. به همین دلیل بود که برخی از علما به او نزدیک شدند و برای پیشبرد اسلام به وی امیدوار بودند؛ هر چند بعدها فهمیدند که اشتباه کرده اند. در خاطرات سلیمان بهبودی، از کارگزاران آن زمان که بعدها رئیس تشریفات دربار محمد رضا شاه شد، آمده است: میهمانان و میزبانان رضاخان، تنها سیاستمداران مهمی چون سید محمد تدین، ضیاء الواعظین (بعدها سید ابراهیم ضیاء) و سید یعقوب شیرازی (بعدها انوار) نبودند که آشکارا از رضاخان هواداری می کردند، بلکه علمای پرنفوذی نیز میان آنها بودند، مانند: امام جمعه خویی، حاج آقا جمال اصفهانی، سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی، آیت الله زاده خراسانی (مشهور به آقازاده) و آیت الله شیرازی که تحسین، حمایت و نظر مثبت یا دست کم رضا و تسلیم آنان بی دلیل نبوده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۳۹۲)

۲- محدودسازی (۱۳۱۳-۱۳۰۶)

با پشت سر گذاشتن سال های آغازین حکومت، نگرش جدیدی به روحانیت شکل گرفت که از نوسازی اجتماعی رضاشاه متأثر بود. تغییرات سیاسی و بنیادی در امور اجتماعی این دوره، رابطه دین و دولت را به گونه ای بی سابقه، بر هم زد. هر چند، گه گاه رضاشاه با ارسال هدایا برای برخی از علمای داخل و خارج می کوشید نظر آنان را جلب کند و گاه با برخی روحانیان دیدار یا از آنان عیادت می کرد، لیکن سیاست کلی رژیم در این دوره منزوی کردن مذهب و روحانیت بود. (بصیرت منش، همان، ۱۲۲) بازدید کنندگان خارجی از ایران این دوره به کاهش نفوذ روحانیان و ترویج بی دینی نسبی در امور عمومی و روابط و مناسبات اجتماعی توجه کرده اند. برخی از آنان شک نداشتند که با تحدید(حدود) نفوذ روحانیان در امور اجتماعی و سیاسی و پذیرش تمدن مادی گرایانه غربی، ایران می توانست بدون خلل در مسیر توسعه و نوسازی گام بردارد. (همان، ص ۱۲۳) همچنین در این دوره، پیروی از اسلام تا جایی صورت می گرفت که موجب رکود کارها نشود و در اجرای برنامه های تجدد خواهانه خللی فراهم نیآورد. (الول ساتن، ۱۳۵۵، ص ۲۰۳) از آنجا که قوانین شرع، از نظر تجددخواهان به گونه ای مانع و مزاحم شمرده می شد، به آنها بی اعتنایی شد، و به گفته مخبرن خارجی، قانون محمدی صلی الله علیه و آله تا حدود گسترده ای نسخ و باطل شد. (اسفندیاری، ۱۳۳۵، ص ۷۶۸)

به طور کلی، سیاست گذاری برای رودررویی با سازمان روحانیت، از سال ۱۳۰۶ آغاز شد. نخستین گام برای هر گونه اقدام علیه روحانیت، شناخت لازم از شمار، میزان نفوذ اجتماعی،

فعالیت سیاسی و توانایی های مالی آنان در سراسر کشور بود. به همین سبب، متحد المآل ۳۱۹۰ در خرداد ۱۳۰۶ صادر شد. به موجب این بخشنامه، همه ایالات موظف بودند در سه مورد زیر، اطلاعات مشروحه را به مرکز ارسال کنند: (آشنا، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳)

۱- تعیین تقریبی شمار ارباب عمائم با ذکر استطاعت مالی و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان؛

۲- تعیین تجار بانفوذ و تشخیص اعتبارات و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان؛

۳- تعیین احزاب سیاسی، اعم از سری یا غیر سری؛

با دست یافتن به این اطلاعات، اقدامات دولت در برخورد با سازمان روحانیت شکل گرفت.

به نظر می رسد این اقدامات سه محور کلی را تعقیب می کرد: (همان، ص ۱۱۴)

۱- نابودی قدرت اجتماعی و سیاسی روحانیت؛

۲- جذب و هضم بخشی از روحانیان برای برآوردن نیازهای قضایی و آموزشی کشور؛

۳- فشار روزافزون بر همه روحانیان و کاستن از شمار آنها.

از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰، این سه محور با شیوه های گوناگونی پی گیری شد؛ به گونه ای که تا سال ها پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز، روحانیت نتوانست به منزله نیروی معارض، مقابل دولت قد علم کند.

۱- ۲- واقعه قم

۲-۲- کابینه مخبر السلطنه هدایت

انتقال رئیس الوزرای از مستوفی الممالک به مهدی قلی هدایت در یازده خرداد ۱۳۰۶، دوره جدیدی از برخورد حکومت و روحانیت را در پی داشت. (آشنا، همان، ص ۱۱۵) در واقع، با آغاز کار کابینه هدایت، نوسازی به بالاترین حد خود رسید و این سیاستمدار کهنه کار و دموکرات همه توان خود را به کار گرفت تا زنجیره اصلاحات را شتاب بیشتری ببخشد. (قلفی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۷)

بی تردید، روحانیت در این جهت، به طور جدی سد راه نوسازی بود. هدایت که از داشته های گسترده تاریخی و مذهبی برخوردار بود و پیشینه مسئولیت های دولتی و دیوانی او به دوره ناصرالدین شاه باز می گشت، نظرهای ویژه ای به سازمان روحانیت و وظایف آن داشت. وی همچنین درباره آموزش روحانی روش های جدیدی پیشنهاد کرده بود. (هدایت، ۱۳۶۱، ص

۴۸۲) از این روی، مناسب ترین فرد برای اجرای سیاست محدود کردن قدرت روحانیت تلقی می شد.

وی دو ماه پس از انتصاب، در دوم شهریور ۱۳۰۶، ابلاغیه ای صادر و با اقتدار تمام اعلام کرد: محتاج به ذکر و توضیح نیست که دولت به فائد توانای مملکت تأسی کرده، حفظ شعائر اسلامی را اولین وظیفه خود می شمارد. در عین حال، به کسی اجازه نمی دهد که اندک رخنه ای در وحدت ملی ایجاد نموده، خودسرانه به صورت موعظه و نهی از منکر و به بهانه تبلیغات مذهبی، نیات مفسده کارانه و ماجراجویانه خود را به جامعه وارد و در اذهان مردم تولید شبهه و نفاق نماید. ...

بنابراین دولت به موجب این متحدالمال، به تمام مأمورین خود امر می دهد که ضمن اجرای وظایف خود، از این القائات نفاق آمیز و فسادانگیز شدیداً جلوگیری کرده، هر کس را که به این قبیل عنوانات متمسک و متشبث شده، بی هیچ ملاحظه مورد مؤاخذه و تعقیب و تنبیه قرار دهند. (مکی، ج ۲، ص ۲۸۲)

این اعلامیه در واقع اعلان جنگ دولت با روحانیانی بود که به واسطه اعتبار و پشتیبانی مذهبی، تمایل داشتند در امور کشوری اظهار یا اعمال نظر بکنند. بدین ترتیب، دولت واگرایی خود را از روحانیت آشکارا مشخص کرد.

۲-۳- جذب روحانیان در دستگاه قضایی

طرفداران حکومت سکولاریستی، از سلطه قوانین شرعی در محاکم رویگردان و خواهان قوانین عرفی، آن گونه که در اروپا رواج داشت، بودند. از سوی دیگر، تغییر ساختار قضایی، بخش مهمی از روند نوسازی به شمار می آمد. از این روی، رضاشاه در سال ۱۳۰۷ با یورش به ساختار بیرونی قوانین شرعی، مخالفت خود را با حضور روحانیت در امور قضایی اعلام کرد. (امینی، ص ۹۸)

بدین ترتیب، سیاست حذف روحانیان از امور قضایی جامعه، همچون دیگر شئون اجتماعی پیگیری شد. چنان که به گفته صدرالاشراف، داور حقوقدانان تحصیل کرده اروپا را به جای روحانیان گمارد. وی عدلیه را از صورت آخوندی خارج ساخته و متجددان را- نه بر حسب لیاقت و مدارک علمی، بلکه تنها برای ظاهرسازی- به جای آنان قرار داد. (صدر، ص ۲۸۸) به قول ریچارد کاتم، حمله رضاشاه به روحانیت در جهت گرفتن حق قضاوت از آنان، برای وارد

کرن ضربه اساسی به پیکر حقوق انحصاری روحانیت و سلب قدرت اجتماعی از آنان به شمار می آمد. (کاتم، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱)

۳-مقابله و سرکوب

رضاشاه که در فرایند سکولار کردن جامعه ایران به ناچار بایدهمذهب را از حوزه عمومی خارج می کرد و به حوزه شخصی و خصوصی می کشاند، مجبور بود نفوذ روحانیون را سلب کند اما از آنجا که روحانیون شیعه به دلیل ماهیت خود هرگز به کناره گیری از اجتماع و سیاست حاضر نبودند، مقابله با آنان و سرکوبشان در دستور کار وی قرار گرفت. او نه تنها با سازمان روحانیت برخورد کرد، بلکه برخلاف دوره نخست حکومتش، با ارزشها، سمبلها و مظاهر سنت و شعائر مذهبی به شدت به رویارویی برخاست. ریچارد کاتم می نویسد: رضاشاه به خوبی دریافته بود که بخش عمده نفوذ و جاذبه روحانیت در میان مردم به خاطر آنست که بسیاری از نمادها و مظاهر سنتی، مثل ایام تعطیلی مذهبی و مراسم آن زیر نظر روحانیت است. از این رو کوشید تا نقش روحانیت را در این تشریفات و مراسم کاهش دهد. لذا با اجرای قانون لباس متحد الشکل، بسیاری از آنان را از پوشیدن لباس محروم کرد و سپس کنترل خود را بر باقیمانده روحانیت تشدید کرد. (ریچارد کاتم، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱) در این دوره، افزون بر سرکوب روحانیان تبلیغات گسترده رژیم علیه ایشان به خائن جلوه دادن و تحقیر آنان در جامعه و نزد مردم کشانده شد. رضاشاه با استفاده از مطبوعات کنترل شده، روحانیت را مرتجع، واپس گرا و مخالف اصلاحات اجتماعی و نوسازی جامعه و وطن فروش معرفی می کرد. وی اسلام را دینی تحمیلی می خواند که پس از حمله اعراب به ایران با زور بر مردم این کشور چیره شده است. از آنجا که این تدبیرها از پیش زمینه سازی شده بود، کارساز افتاد. (همان) بدین ترتیب تحقیر روحانیون و تبلیغات مخرب علیه آنان به قطع ارتباط عاطفی میان آنان با مردم انجامید. امام خمینی (ره) چند بار این خاطره تلخ را بیان کردند که: «شوفرها می گفتند: ما دو طایفه را سوار نمیکنیم: یکی فواحش و یکی آخوندهارا» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۵، ص ۱۴۳) آغاز این دوره را می توان بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه دانست سفر یک ماهه رضاشاه به ترکیه در تابستان ۱۳۱۳ تأثیر عمیقی بر او گذاشت. در این سفر، باورهای او درباره جایگزینی فرهنگ ملی به جای فرهنگ مذهبی و نزدیکی بیشتر به ظواهر تمدن غربی تثبیت شد. رضاشاه از بسیاری جهات همانند آتاتورک بود. هردو پی آن بودند، جامعه چند پارچه خود را یک پارچه کرده به صورت دولت و ملتی مدرن در آورند. هردو نوسازی را با غربی شدن ملازم می دانستند و به مبارزه با اقتدار روحانیت در جامعه خود برخاستند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶)

نتیجه گیری:

در سال ۱۲۹۹ در هرج و مرج حاکم بر جامعه ایران و نبود یک دولت قدرتمند، رضاشاه با کودتا به ایجاد یک حکومت ملی قدرتمند نوید داد. در آن زمان جامعه روشنفکری و حتی برخی از علما و مردم خسته از ناامنی، بی احترامی، تجاوز و اشغال نیروهای خارجی از دولت وی استقبال کردند. ماهیت حکومت رضاشاه، از نقطه نظر سیاست های مذهبی، در طول تاریخ ایران بی نظیر یا دست کم، کم نظیر است. رابطه دین و دولت که بمنزله اصلی پذیرفته شده از پیش از اسلام و پس از آن در تاریخ ایران وجود داشت، در این دوره ۱۶ ساله دستخوش دگرگونی عمیق و اساسی شد. بنا بر اهداف حکومت متمرکز، رژیم کوشید تا نهاد مذهب را همچون دیگر نهادهای فرهنگی زیر سیطره خود درآورد و از آن بالاتر، ویژگی اجتماعی مذهب را از بین ببرد. بدین ترتیب مجموع سیاست های نوگرایانه این دوره، در بطن محتوای تجدد خواهانه و غرب گرایانه اش، مبارزه با سلطه مذهب رانیز پی گرفته بود. رضاشاه با برداشت سطحی از الگوی مدرنیسم غربی و الهام از سیاست های نوگرایانه آتاتورک در ترکیه در مسیر اصلاحات از بالا گام گذاشت؛ شاید بتواند پروژه ناتمام مدرنیته را که از عصر قاجار آغاز شده بود به پایان برساند. وی در جهت اعمال این خواسته، به دیکتاتوری، ناسیونالیسم غیر دینی و رهایی از قید و بند اصول منبعث از فقه شیعه روی آورد. در این جهت نخست برای تقویت پایه های حکومت و بست قدرت خود در سرتاسر ایران، اصطلاحاتی در ارتش و نظام اداری و تقسیم بندی کشور انجام داد. وی موفق شد پس از سالها با ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند به یک ارتش و سیستم اداری نسبتا جدید دست یابد. رضاشاه برای نخستین بار پس از مدتها حاکمیت دولت مرکزی را تقریبا به همه ایران و حتی بخشهای کوچک و روستاها گسترش داد. سپس با اتکا به ارتش قوی و سازمان اداری تحت کنترل حکومت مرکزی سیاست غرب گرایی و اسلام زدایی خود را آغاز کرد. وی کنترل نظام قضایی و آموزش و پرورش را که بر اساس قوانین و اعتقادات مذهبی شکل گرفته بود و در حاکمیت علماء بود در دست گرفت. سپس با وضع قوانینی کنترل و نظارت بر املاک وقفی را که در دست علما بود به سازمان اوقاف سپرد و پایه های استقلال مالی علما را متزلزل کرد. در کنار این اصلاحات که به جایگاه مذهب و قدرت و نفوذ روحانیان در جامعه و سیاست ایران ضربه شدیدی وارد کرد اصلاحات دیگر وی در جهت اسلام زدایی جامعه ایران همچون خدمت اجباری سربازی، کشف حجاب زنان، پوشیدن لباس متحدالشکل برای زنان و مردان بر اساس مدل غربی و... ضربه بیشتری

بر جامعه مذهبی ایران وارد کرد. به این ترتیب شعائر اسلامی به تدریج از صحنه جامعه زدوده شدند و به موازات آن تعریف و تمجید و تبلیغ سنن باستانی به شدت تعقیب و ایدئولوژی شاهنشاهی بار دیگر پی افکنده شد. همانگونه که آشکار است پیامد مهم الگوی نوسازی رضاشاه، سکولاریسم بود که خود زمینه بروز چالشهایی بین روحانیت و رضاشاه را فراهم آورد تا جاییکه روحانیت را به رویارویی مستقیم با مصداق های نوگرایانه عصر رضاشاه واداشت. دربرخی موارد، همچون مبارزه مدرس (که با حمایت مردم و علمای قم همراه بود) علیه ایجاد حکومت جمهوری، رضاشاه عقب نشینی کرد. به تدریج رضاشاه پایه های حکومت خود را محکم کرد و با قوه قهریه اعتراض های روحانیت را همچون قیام گوهر شاد سرکوب کرد. سرانجام در پایان دوره حکومت رضاشاه، با اصلاحات و سیاست های اجرا شده وی قدرت و نفوذ روحانیت شیعه در سیاست، اجتماع و اقتصاد ایران کاهش یافت. می توان گفت که قدرت روحانیت به کمترین حد خود از زمان سلطنت قاجار رسید. به طور کلی مناسبات روحانیت و حکومت در عصر رضاشاه پهلوی خط سیری مشابه عصر قاجار داشت بدین ترتیب که در آغاز رابطه مثبت و خوبی میان آنان برقرار شد، اما پس از مدتی روابط تیره شد و به تضاد و تعارض کامل انجامید .

منابع:

- ۱- اسفندیاری، فتح الله، ۱۳۳۵، رستاخیز ایران، تهران، بی نا.
- ۲- امینی، داود، ۱۳۸۲، چالشهای روحانیت با رضاشاه، تهران، سپاس.
- ۳- آبراهامیان، پروانده، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- ۴- آشنا، حسام الدین، ۱۳۸۴، از سیاست تا فرهنگ، تهران، سروش.
- ۵- بصیرت منش، حمید، ۱۳۷۶، علماء و رژیم رضاشاه، نظری بر عملکرد روحانیون، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- ۶- حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۷، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر.
- ۷- خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۸- زهیری، علیرضا، ۱۳۷۹، عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، قم، دفتر نشر و پخش معارف.
- ۹- ساتن، الول، ۱۳۵۵، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، [بی نا].

- طلوعی، محمود، ۱۳۸۸، جهانبانی، سپهد امان الله، از تزار تا شاه از زندگینامه و خاطرات، چاپ اول، نشر علم..
- ۱۰- عاقلی، باقر، ۱۳۶۹، داور و عدلیه، تهران، نشر علمی.
- ۱۱- غنی، سیروس، ۱۳۷۸، ایران بر آمدن رضاخان بر افتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر.
- ۱۲- فردوست، حسین، ۱۳۷۰، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چ سوم، تهران، نشر اطلاعات.
- ۱۳- قاضی (شکیب)، ۱۳۷۲، نعمت الله، علل سقوط حکومت رضاشاه، تهران: نشر آثار.
- ۱۴- قلفی، محمد وحید، ۱۳۷۹، مجلس و نوسازی در ایران، تهران، نشر نی.
- ۱۵- کاتم، ریچارد، ۱۳۷۱، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدینف تهران، کویر.
- ۱۶- کاتوزیان، محمد علی، ۱۳۷۹، جامعه و دولت در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- ۱۷- مدرسی، علی، ۱۳۷۴، مرد روزگاران (مدرس شهید نابغه ملی ایران)، تهران، نشر هزاران.
- ۱۸- مستوفی، عبدالله، ۱۳۷۱، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، تهران، نشر زوار.
- ۱۹- مکی، حسین، ۱۳۷۰، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، انتشارات علمی.
- ۲۰- نیازمند، سیدرضا، ۱۳۸۶، رضاشاه از سقوط تا مرگ، تهران، حکایت قلم نوین.
- ۲۱- هدایت، مهدی قلی، (مخبر السلطنه)، ۱۳۶۱، خاطرات و خطرات، تهران، زوار.

Title: Analyzing reza shah encounter with religoin issue and searchikg his behavior with spirituality

Mehrab Hatami(Corresponding Author)

PhD student of history Islamic Azad University, Shabestar , Iran

Dr.Manizheh Sadri

Assistant Professor of History Islamic Azad University, Shabestar , Iran

Dr.Simin Fasihi

Assistant Professor of History Alzahra University, Tehran , Iran

Dr nazli Eskandari Nezhad

Assistant Professor of History Islamic Azad University, Shabestar , Iran

Abstract

After the coup and accessing sultane, Reza shah at least apparently showed a religious behavior. But his behavior change from 1306 and gradually showed severity against some religious ceremonies and spiritualities' actions. Reza shah, influenced by his counterpart ataturk, considered religious and denomination as a barrier for revival and modernization and desired building a modern iran by modernization in army, administration system , Law system, and education and even conseration organization and renewing power and court structures in which religion and spirituality had a loe function. Is Reza shah encountered uniformly with religion and religious ulens or hid behavior has change during years? It can only be judged that for any reason in early years of Reza shah sultanate, religion has been important and spirituality has been respectabke but gradually hus behavioe is influenced by his power seeking behavior. Current study wants to answer this question in fact why Reza shah change his religious trend why he didn't continue that but also he change toward contrasting with a descriptive-analytic procedure considers challenges between spiritualities and Reza shah and reason of the contrast between these two wings.

Key words: spiritualities, Reza shah, modernes, Ardeshir chi, Ayat allah bafghi, Islamic legislative assembly.